

فارسی

۱) بر حسب معنی واژه‌های زیر را در جای مناسب بچسبانید.

ناگهید

نکوهیده

وقار

مناات

اندیشیدن به منظور  
از راه حل، چاره‌اندیشی

تدبیر

افزودن

افزودن

۲) کلمه‌های به هم ریخته را مرتب کنید و جمله بنویسید.

ترس‌های / ریشه‌ی / در / است / جهل / اصلی / نادانی / نادرست / و

ریشه‌ی اصلی ترس‌های نادرست، در جهل و نادانی است.

۳) معنی و مفهوم عبارت را ساده و روان بنویسید.

سرمدار لشکری که با تدبیر و مهارت، فرمان عقب‌نشینی می‌دهد و سپاه خود را از خطر می‌رهاند، شجاع است.

سرمدار لشکری با اندیشه و مهارت، فرمان عقب‌نشینی می‌دهد و سپاه خود را از خطر نجات می‌دهد، شجاع است.

۴) با انتخاب واژه‌ای از میان کمانک، جاهای خالی را پر کنید.

الف) قدرت ..... تصمیم‌گیری - تصمیم‌گیری و تفکر خوب است.

ب) ترس آن‌گاه ..... نکوهیده - نکوهیده است که از ترس حوادث، حرکت نکنیم.

۵) برای هر کلمه یک مخالف بنویسید.

جدید = قديم ..... امن = ناامن ..... افزون = کاهش ..... شجاع = ترسو

مطالعات اجتماعی

۱) از داخل کمانک کلمه‌ی درست را انتخاب کنید.

الف) دومین مسجد مهم مسلمانان مسجد النبی ... (مسجد النبی - مسجد الحرام) است.

ب) نخستین کار پیامبر در شهر مدینه، ساختن مسجد ... (ساختن مسجد - هجرت) است.

۲) پاسخ پرسش‌های زیر را بنویسید.

الف) نام قدیم شهر مدینه: پاسخ (ی): یثرب

ب) آرامگاه پیامبر اسلام در این مکان است: پاسخ (م): مسجد النبی

۳

۳) جملات درست را با  و نادرست را با  مشخص کنید.

الف) ابوسفیان سر دسته‌ی مخالفان پیامبر (ص) در مکه بودند.

ب) پیامبر اسلام (ص) در جنگ بدر شرکت نداشتند.

۴) کدام مورد از اقدامات پیامبر (ص) پس از فتح مکه نبود؟

۱) شکستن بت‌ها ۲) جنگ با افراد داخل کعبه ۳) بیرون ریختن بت‌ها از داخل کعبه ۴) دستور خواندن اذان بر بام کعبه

چو / چون: یعنی مانند، مثل، همانند، همچون.

■ شما را چون برادر خود می‌دانم. (مثل، مانند)

■ آن دو را چون دو دوست می‌دیدند. (مانند، مثل)

چو / چون: یعنی به دلیل، به سبب، زیرا، وقتی که.

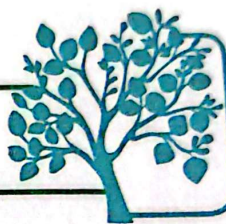
■ چون باران می‌آمد، خیس شده بود. (به دلیل اینکه / چون که)

■ به مدرسه می‌روم، چون یادگیری را دوست دارم. (به دلیل اینکه، زیرا که)





بخوان و بیندیش



# زیر آسمانِ بزرگ

روزی از روزها، پیرمردی به نوه‌اش گفت: «من دیگر  
پیر شده‌ام و مدت زیادی از عمرم باقی نمانده است. دلم  
می‌خواهد پس از مرگم ثروتم به تو برسد؛ اما پیش از  
آنکه این ثروت مال تو شود، باید راز زندگی را پیدا کنی  
و برایم بیاوری.»





پسرک پرسید: « اما پدر بزرگ، برای یافتن آن، کجا را باید بگردم؟ »  
پدر بزرگ جواب داد: « راز زندگی زیر این آسمان بزرگ است. تو آن را زیر همین آسمان  
بزرگ پیدا می کنی. »

پسرک، راه سفر را در پیش گرفت. ابتدا او در سر راه خود، یک خودرو دید.  
از خودرو پرسید: « آیا در مسیری که می آمدی، از کنار راز زندگی عبور کردی؟ »  
خودرو جواب داد: « نه، من هرگز از کنار راز زندگی عبور نکرده ام؛ اما چیزی هست که  
باید به تو بگویم: این مهم نیست که چند کیلومتر راه طی می کنی، بلکه باید همیشه این را  
به یاد داشته باشی که از کجا آمده ای. »

پسرک از خودرو تشکر کرد و راهش را ادامه داد و عاقبت به یگ درخت رسید.

پرسید: «آیا از آن بالا می‌توانی راز زندگی را ببینی؟»

درخت جواب داد: «من از این بالا می‌توانم نوک شاخه‌های درختان بلوط را ببینم؛ اما می‌خواهم

نصیحتی به تو بکنم.»

پسرک گفت: «خواهش می‌کنم، بفرمایید. من به نصیحت‌های خوب، احتیاج دارم.»

درخت گفت: «تو باید از محکم بودن ریشه‌هایت در زیر زمین مطمئن شوی و گرنه، در برابر کمترین

وزش باد، بلافاصله سرنگون خواهی شد.» تکه راز زندگی

پسرک، در ادامه‌ی سفرش با کشاورزی که در مزرعه‌ای کار می‌کرد، روبه‌رو شد. کشاورز گفت: «به

نظر می‌رسد چیزی گم کرده‌ای؟» راز زندگی گم شده‌ی همسایه‌هاست.

پسرک نگاهی به دور و برش کرد و جواب داد: «من در جست‌وجوی راز زندگی هستم.»

کشاورز گفت: «تو در اینجا راز زندگی را پیدا نمی‌کنی.»

پسرک پرسید: «آیا شما خبر دارید که کجا را باید جست‌وجو کنم؟»

کشاورز چانه‌اش را خاراند و جواب داد: «مطمئن نیستم. اما اگر فکری به خاطرت رسیده است، بهتر

است آن را مانند بذری که در زمین کاشته می‌شود، تصور کنی. بذر را بکار و آن را مراقبت کن. طولی

نمی‌کشد که رشد می‌کند و محصولش را برداشت می‌کنی.»

پسرک از شنیدن حرف‌های کشاورز کمی گیج شد و سپس به راهش ادامه داد.

پس از پیمودن مسافتی، به میدان یک شهر رسید که گروهی در حال اجرای موسیقی بودند.

پسرک از یکی از ویلون‌ها پرسید: «آیا تا به حال شنیده‌اید که خواننده‌ای ترانه‌ی راز زندگی را خوانده

باشد؟»

راز زندگی حتی وجود دارد

ویلون جواب داد: «نه، نشنیده‌ام؛ اما احساس می‌کنم این راز باید جایی باشد. و گرنه چگونه من که

فقط از یک تکه چوب با چهار سیم ساخته شده‌ام، می‌توانم آهنگ‌هایی چنین زیبا به وجود بیاورم؟»

حرف‌های ویلون به دل پسرک نشست. او به جست‌وجویش ادامه داد تا آنکه به ساحل رسید و

روی ماسه‌ها نشست و به دریا خیره شد.

دریا گفت: «سختی‌های زندگی را هم مانند امواج دریا بدان که عمر کوتاهی دارند و سرانجام روزی

به پایان می‌رسند.»



پسرک به جست و جویش ادامه داد و عاقبت با یک لاک پشت رو به رو شد.

پسرک گفت: «من به دنبال راز زندگی هستم.» *دلته راز زندگی*

لاک پشت گفت: «زمان را ... از دست ... نده ... چیزی را که به دنبالش هستی... پیدا می کنی.»

پسرک به خانه برگشت و روی تخت دراز کشید و به سقف اتاق خیره شد.

تخت از او پرسید: «روز خوبی نداشتی، مگر نه؟»

پسرک جواب داد: «حق با توست.»

تخت گفت: «کمی استراحت کن. هیچ کس تا به حال از کمی استراحت کردن، ضرر نکرده است.»

پسرک، برای مدتی کوتاه خوابید. وقتی بیدار شد، دست و صورتش را شست و دوباره به راه افتاد تا

به جست و جویش ادامه دهد. او با پای پیاده رفت و رفت، تا اینکه به یک حصار رسید. پسرک به حصار

تکیه داد و گفت: «من باید راز زندگی را پیدا بکنم.» *دلته راز زندگی*

حصار گفت: «راز زندگی که فقط یک چیز نیست. به من نگاه کن! هر کدام از این تکه های چوب

به تنهایی ارزشی ندارند؛ اما وقتی در کنار هم قرار می گیرند، یک حصار پر پیچ و خم می سازند که تا

هر جا هم ادامه داشته باشند، باز باهم هستند.»



سر انجام، او یک مرد جوان شد... اما هنوز به جست و جویش ادامه می داد.

او پیش پدربزرگش رفت و گفت: «من همه جای دنیا را جست و جو کردم. من همه ی قاره های دنیا را زیر پا

گذاشتم. با افراد بسیاری آشنا شدم. خیلی چیزها یاد گرفتم؛ اما راز زندگی را پیدا نکردم.»

پدربزرگ جواب داد: «اما تو، راز زندگی را پیدا کرده ای. همین سفر، خودش راز زندگی بود. در

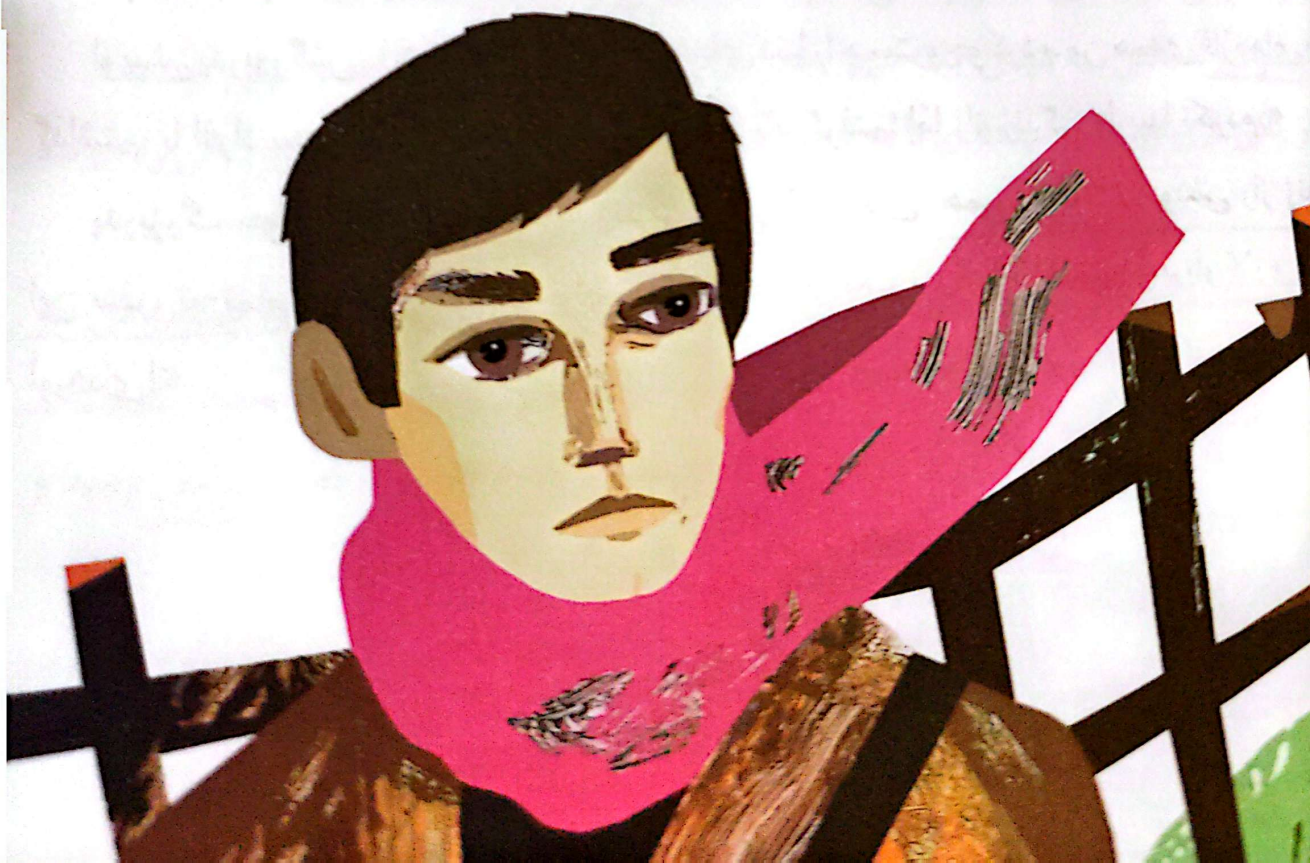
این سفر، تو تمام چیزهایی را که برای لذت بردن از یک زندگی ارزشمند و پربار لازم است به دست

آورده ای!»



مرد جوان، لبخندی زد.  
پیرمرد گفت: «اکنون همه‌ی ثروت من، ثروت توست.» آن وقت،  
نوه‌اش را در آغوش کشید و در حالی که به افق اشاره می‌کرد، گفت:  
«آری، ثروت من زیر این آسمان بزرگ است. زیر این آسمان بزرگ.»

ترور رومین، ترجمه‌ی مجید عمیق



## درک و دریافت

۱ کدام مَثَل با محتوای داستان هم خوانی دارد؟

الف) هر کسی را بهر کاری ساختند.

ب) هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

پ) نابُرده رنج، گنج میسر نمی شود.

ت) درخت تو گر بار دانش بگیرد ..... به زیر آوری، چرخ نیلوفری را

۲ به نظر شما ثروت پدربزرگ چه بود؟

۳ منظور حصار از اینکه گفت: «راز زندگی فقط یک چیز نیست» چه بود؟

۴ در این داستان، پسر با چه کسانی دیدار کرد و هر کدام چه پندی به او دادند؟

۵ شخصیت‌های داستان را بر اساس شکل زیر بیان کنید.

